

کارکرد زندان

از منظر نظریه‌های جامعه‌شناسی مجازات*

- محمد صالح اسفندیاری بهرآسمان^۱
- عبدالرضا جوان جعفری بجنوردی^۲

چکیده

پس از ظهور زندان در اوایل قرن نوزدهم میلادی، روشنفکران و متخصصان عدالت کیفری به این مجازات نوپا بسیار خوش‌بین بودند. زیرا در تقابل با مجازات‌های قبل از آن، انسان‌دوستانه جلوه می‌نمود؛ اما دیری نپایید که انتقادهای نسبت به آن آغاز شد. زندان‌ها از همان بدو تأسیس با مسائل فراوانی روبه‌رو بودند و با گذشت زمان، مشکلات نمود بیشتری یافتند. امروزه جمعیت زندان‌ها به یک بحران جهانی تبدیل شده و راهکارهای فیلسوفان و کیفرشناسان برای حل معضلات این مجازات، راه به جایی نبرده است. زندان علاوه بر اینکه در تحقق اهدافی چون اصلاح و تربیت مجرمان و همچنین کاهش آمار جرایم موفق نبوده، خود نیز تبدیل به یک معضل شده است. سؤال اساسی این است که چرا به رغم مشکلات موجود، نظام‌های عدالت کیفری بر استفاده از زندان پافشاری دارند؟

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۳/۱۵ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۲/۲۱.

۱. دانشجوی دکتری حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد (esfandiari@mail.um.ac.ir).

۲. دانشیار دانشگاه فردوسی مشهد (نویسنده مسئول) (javan-j@um.ac.ir).

به نظر می‌رسد باید از زاویه‌ای دیگر به مجازات‌ها به طور کلی و زندان به طور
 اخص نگریست. ادعای نوشتار حاضر آن است که تجزیه و تحلیل مجازات
 زندان در بستر جامعه‌شناسی کیفر می‌تواند کلید حل بسیاری از معماهای موجود
 باشد. در این راستا سعی می‌شود تا چرایی استمرار زندان از منظر دیدگاه‌های
 مختلف این رشته مورد بررسی قرار گیرد. طبق این رویکردها، زندان به عنوان
 نهادی تلقی خواهد شد که به سبب کارکردهای ویژه‌ای که دارد تداوم می‌یابد؛
 هرچند از نظر اندیشه‌های فلسفی و کیفرشناسانه در اهداف پیش فرض خود عملاً
 شکست خورده باشد.

واژگان کلیدی: ظهور زندان، استمرار زندان، کارکردگرایی، مجازات و انسجام
 اجتماعی، مجازات و فناوری‌های قدرت.

مقدمه

مجازات و تحولات آن قدمتی به طول تاریخ اجتماعی بشریت دارد. تا قبل از ظهور
 تمدن‌های اولیه، الگوی مسلط در حوزه کیفر، عدالت خصوصی بر محور انتقام و
 تعصب قبیله‌ای بود. اما پس از شکل‌گیری دولت - ملت‌ها و انحصار بسیاری از وجوه
 زندگی توسط دولت، مجازات نیز به قبضه حکومت درآمد. زین پس، نظام عدالت
 کیفری بر محوریت دفاع از نظم عمومی و جامعه، در قالب دادگستری عمومی عمل
 می‌کرد. با تحولات صورت گرفته، مجازات‌ها عمدتاً با خشونت رفتاری بسیار زیادی
 همراه بودند. در واقع، این بدن فرد محکوم بود که کیفر تمام بی‌نظمی‌های ایجادشده را
 پس می‌داد. اما از نیمه دوم قرن هجده میلادی، به تدریج بسیاری از مجازات‌های بدنی
 و خشن از نظام‌های عدالت کیفری خارج شدند؛ به گونه‌ای که شدت بسیاری از
 مجازات‌ها کاهش محسوس یافت. پژوهشگران و تاریخ‌نویسان اغلب سبک شدن
 تدریجی مجازات را به انسانی شدن کیفر ربط می‌دهند و معتقدند که بشر با فاصله گرفتن
 از دوران بربریت، دریافت که باید با همونوع خود رفتار مناسب‌تری داشته باشد. در
 پژوهش‌های کیفری، تحول مجازات‌ها و تولد زندان را منتسب به اندیشه‌های عصر
 روشنگری و در اوج آن نظریات بکاریا می‌دانند. در این دوران با اعتراضات
 اندیشمندان، مصلحان، حقوق‌دانان و فیلسوفان، مجازات‌های خشن کنار گذاشته شد و
 از اوایل قرن نوزدهم میلادی به تدریج، زندان به مسلط‌ترین و رایج‌ترین شیوه مجازات

تبدیل شد.

در آغاز، جایگزینی کیفر حبس به جای مجازات‌های شدید بدنی، به رغم وضعیت نامناسب و رقت‌بار زندان‌ها، بسیار امیدوارکننده می‌نمود، ولی با گذشت زمان، این امیدواری به یأس تبدیل شد (نجفی ابرندآبادی و همکاران: ۱۳۸۰: ش ۱۴۲/۴). زندان‌ها از آغاز پیدایش با مشکلاتی همراه بودند و با تداوم آن‌ها به صورت روزافزونی بر دامنه این مشکلات افزوده شد. نگرانی مربوط به معضلات زندان‌ها، تفاسیر جرم‌شناختی و کیفرشناختی بسیاری را به دنبال داشته است؛ با وجود این، مباحث اخیر نقش چندانی در کاهش رشد فزاینده جمعیت زندان و سایر مشکلات نداشته‌اند. بحث‌هایی که از ناحیه طرفداران زندان در این باره صورت می‌گیرد، معمولاً بر این فرض استوار است که این بحران حل‌شدنی است. البته به صورت نظری و عملی راه‌های مهمی نیز ارائه می‌دهند (در این باره ر.ک: آلبرشت، ۱۳۹۵؛ غلامی، ۱۳۹۵). در این راستا بسیاری از منتقدان، جایگزین‌های حبس، تجدیدنظر در ساختارهای تعیین مجازات، شیوه‌های آزادسازی زود هنگام زندانیان و ... را مطرح کردند (کالن و دیگران، ۱۳۸۱: ۵۸). هرچند این گزینه‌ها موفقیت‌هایی به همراه داشتند، پاسخی مناسب برای بحران‌های گسترده ناشی از زندان نبودند. در مجموع، آزمایش عملی کاربست زندان، ناتوانی این نهاد را برای امن‌تر ساختن جامعه ثابت نموده است. اما به رغم تغییر نظریه‌ها، نظام‌های عدالت کیفری همچنان از زندان استفاده می‌کنند. با وجود شکست نظریه اصلاح و درمان که مبتنی بر زندان بود، رویکردهای جایگزین نیز با توجیهاتی متفاوت، زندان را برای رسیدن به مقصود خود برگزیدند. در واقع با وجود انتقادات گسترده درباره زندان، این نهاد با جابه‌جایی در اهداف و توجیهات، همچنان مورد استفاده قرار می‌گیرد. به طور کلی فارغ از اینکه چه رویکردی در نظام‌های کیفری حاکم است و زندان بر چه مبنایی اعمال می‌شود، این مجازات با انتقادات بسیاری همچون تأثیرات مخرب جسمی و روانی بر زندانیان، هزینه بالای اقتصادی و اجتماعی، آموزش جرم به زندانیان جدید (مدرسه بزهکاری)، عدم بازدارندگی (بر اساس تحقیقات تجربی)، تعارض با اصل شخصی بودن مجازات، طرد اجتماعی زندانی پس از آزادی و ... مواجه است. مشکلات زندان، در ابعاد نظری و کاربردی رو به فزونی است. روش‌ها و راهکارها و

همچنین توجیحات مختلف در مورد این مجازات مطرح می‌شوند، اما نتایج مطلوب به دست نمی‌آید. هرچند کیفرشناسان با توجه به راهکارهای فیلسوفانه، روش‌های متنوعی را در اجرای کیفر زندان به کار برده‌اند، کارایی مورد نظر آنان به ثمر ننشسته است.

سؤال اساسی این نوشتار آن است که چرا به رغم آثار و پیامدهای سوء زندان و انتقادات گسترده بر آن، زندان‌ها هنوز پابرجا هستند و حتی گسترش روزافزون می‌یابند؟ به نظر می‌رسد باید از زاویه‌ای دیگر به مجازات‌ها به طور کلی، و زندان به طور اخص نگریست. جامعه‌شناسانی که مجازات را مرکز پژوهش‌های خود قرار داده‌اند، به جای مطالعه اهداف تعریف‌شده کیفر، به ماهیت و کارکردهای آن در جامعه می‌پردازند؛ یعنی به جای تحلیل مجازات در بستر آرمان‌ها، اهداف و بایدها، آن را در بطن جامعه، واقعیت‌ها و هست‌ها ارزیابی و تحلیل می‌کنند. بنابراین هر پدیده اجتماعی مانند آداب و رسوم، عرف، مذهب و... وقتی دوام می‌یابد که کارکرد و نقش اجتماعی داشته باشد (Hudson, 2003: 97). امروزه اندیشه کارکردگرایی^۱ به عنوان یکی از هسته‌های اصلی مباحث جامعه‌شناسی مجازات^۲ مطرح است (جوان جعفری بجنوردی و ساداتی، ماهیت فلسفی، ۱۳۹۴: ۱۲۴). مفهوم این نظریه آن است که در هر پدیده اجتماعی، باید کشف شود که پدیده مذکور چه کارکردهایی برای جامعه دارد. در واقع، اگر یک نهاد اجتماعی شکل گرفته و استمرار می‌یابد، لزوماً به دلیل کارکردی است که دارد، نه اهدافی که ما برای آن در نظر گرفته‌ایم. بنابراین زمانی که به تبیین یک پدیده اجتماعی می‌پردازیم، باید علت مؤثری که این پدیده را به وجود می‌آورد و کارکردی را که دارد، جداگانه بیابیم. یعنی کارکرد - نه هدف و غایت - را در نظر داشته باشیم؛ زیرا پدیده‌های اجتماعی عموماً نه برای اهدافشان، بلکه به دلیل کارکردهایشان وجود دارند؛ کارکردهایی که شاید ما از آن‌ها آگاه نباشیم (کوزر، ۱۳۷۹: ۲۰۲). در جامعه‌شناسی کیفر نیز همچون سایر رشته‌ها، دیدگاه‌های گوناگون باعث ایجاد نظریه‌های مختلف شده است. از مهم‌ترین اندیشه‌ها در جامعه‌شناسی مجازات می‌توان به نظریه‌های «مجازات و انسجام اجتماعی» و

1. Functionalism.
2. Sociology of punishment.

«مجازات و فناوری‌های قدرت» اشاره کرد. با تحلیل زندان در چارچوب این نگرش‌ها، با پاسخ‌هایی روبه‌رو خواهیم شد که استمرار آن را به عنوان یک نهاد اجتماعی که کارکردهای ویژه‌ای دارد، توجیه خواهند نمود. شایان ذکر است که با توجه به ماهیت جامعه‌شناختی تحقیق و برای تبیین بهتر موضوع، در ابتدای هر نظریه، مفاهیم بنیادین آن به طور مختصر بررسی شده است.

۱. مجازات و انسجام اجتماعی^۱

بنا به این رویکرد که منتسب به امیل دورکیم^۲ یکی از بنیان‌گذاران علم جامعه‌شناسی می‌باشد، مجازات کارکرد انسجام‌بخشی به اجتماع را دارد. توضیح آنکه هنگامی که جرمی اتفاق می‌افتد، به ارزش‌ها و اخلاقیات جامعه تعرض می‌شود. در نتیجه، جامعه احساس خطر کرده و واکنش نشان می‌دهد. کارکرد این واکنش هیجانی و احساسی، تثبیت دوباره اخلاقیات و ارزش‌های مورد وفاق جامعه است و نقش مفیدی که مجازات در اینجا بازی می‌کند این است که وجدان جمعی را بیدار کرده، باعث انسجام اجتماعی بیشتر می‌شود. همان‌طور که گذشت، برای یافتن کارکردهای زندان بر طبق دیدگاه «مجازات و انسجام اجتماعی» ابتدا لازم است که با مفاهیم بنیادین این رویکرد آشنا شویم.

۱-۱. ماهیت مجازات

بر طبق رویکرد «مجازات و انسجام اجتماعی»، درک صحیح ماهیت مجازات، پیوستگی تام به شناخت مفهوم جرم دارد. جرم عملی است که احساسات و ارزش‌های اجتماعی را جریحه‌دار می‌کند و مجازات واکنشی احساسی در مقابل این پدیده است (دورکیم، ۱۳۸۱: ۷۸). بنابراین مجازات نه تنها فرایندی اخلاقی است - که طی آن، ارزش‌ها و عرف‌های هنجاری زیربنای زندگی اجتماعی حفظ می‌شود، بلکه نهادی است که حمایت از احساسات اخلاقی اجتماع را بر عهده می‌گیرد و این احساسات، نمایشی از

1. Punishment and social solidarity.
2. Emile Durkheim.

داوری‌های اخلاقی هستند (Garland, 1991: 121). بدین‌سان قوانین جزایی در این رویکرد، تجسم ارزش‌های اخلاقی‌اند که جامعه آن‌ها را حفظ کرده است. جرایم ارزش‌ها و اخلاقیات را نقض می‌کنند و در نتیجه خشم و احساسات جمعی را برای انتقام برمی‌انگیزند و این «واکنش احساسی»^۱ در مجازات مجرمان تجلی می‌یابد (Ibid.: 122). بنابراین «نباید گفت عمل از آن رو که مجرمانه است، وجدان عمومی را جریحه‌دار می‌کند، بلکه چون وجدان عمومی را جریحه‌دار می‌کند، جرم است. ما عمل را به خاطر جرم بودنش محکوم و سرکوب نمی‌کنیم، بلکه چون محکوم و سرکوب می‌کنیم، جرم می‌دانیم» (دورکیم، ۱۳۸۱: ۷۸). این سخن به وضوح نشانه آن است که مجازات‌ها ریشه در اجتماع دارند و از مهم‌ترین قواعد اخلاقی که جامعه سعی در حفظ آن‌ها دارد، نشئت می‌گیرند. در نتیجه هر نوع آسیب به آن‌ها با توجه به اهمیتی که برای جامعه دارند، با واکنش روبه‌رو می‌شود؛ واکنشی که امروزه به طور سامان‌یافته در قوانین کیفری بیان شده است.

قیاس میان قوانین کیفری و مدنی حاکی از آن است که قوانین کیفری، پشتوانه‌ای به نام احساسات اجتماعی دارند. توضیح آنکه در قوانین مدنی، قانون‌گذار ابتدا تکالیف را به دقت بیان می‌کند و سپس در جایی دیگر ضمانت اجرای آن‌ها را می‌آورد، در حالی که در قوانین کیفری فقط ضمانت اجراها بیان می‌شوند و چیزی در مورد تکالیف بیان نمی‌شود. قوانین جزایی نمی‌گویند که حیات انسان را باید محترم شمرد، بلکه فقط می‌گویند که مجازات قتل چیست؛ زیرا قوانین جزایی ریشه اجتماعی دارند و همگان آن‌ها را شناخته، پذیرفته و قبول دارند (همان: ۷۳). در نتیجه وقتی جرمی اتفاق می‌افتد، از آنجا که احساسات مذکور در تمامی وجدان‌ها ریشه دارند، در همگان برآشفتگی مشابهی را ایجاد می‌کنند؛ ضربه به همگان وارد شده و در نتیجه همه آماده دفاع می‌شوند؛ احساسات همانند، به هم می‌گریند و هر چه قاعده نقض شده شدیدتر باشد، گرایش جامعه به هم بیشتر است (بریث ناچ، ۱۳۸۷: ۶۱) و همین امر باعث تقویت انسجام اجتماعی می‌شود.

1. Passionate reaction.

۲-۱. انسجام اجتماعی

چگونگی شکل‌گیری انسجام اجتماعی با توجه به تحولات اجتماعی و اخلاقی جوامع، ممکن است که متفاوت باشد. اما چگونگی می‌توان تحولات اجتماعی و اخلاقی را توصیف و تحلیل کرد؛ تحولاتی که ظاهراً نامرئی هستند. در پاسخ باید گفت که می‌توان تحولات قوانین به طور عام و تحولات قوانین کیفری به طور خاص را سمبلی از تحولات بنیان‌های اجتماعی و اخلاقی جوامع دانست. بنابراین با بررسی واکنش‌های اجتماعی در قالب قوانین، تحولات اجتماعی جوامع به گونه‌ای قابل درک است؛ تحولاتی که از منظر دورکیم می‌توان آن را به تحول جامعه‌داری «انسجام مکانیکی»^۱ و جامعه‌داری «انسجام ارگانیک»^۲ تعبیر کرد (برای آگاهی بیشتر رک: جوان‌جعفری بجنوردی، ۱۳۹۲: ج ۲؛ ۲۳-۳۹: Garland, 2012).

از یک سو در جوامع اولیه، مردم سبک زندگی مشابهی دارند؛ شیوه‌های زندگی و مراسم مذهبی یکسانی دارند. همبستگی مکانیکی زاینده این همانندی‌هاست و فرد را مستقیماً به جامعه پیوند می‌دهد و همچنین از آنجا که انگیزه‌های جمعی در همه جا همانندند، آثاری همانند پدید می‌آورند (Smith & Natalier, 2005: 14). باورها و عقاید در چنین جوامعی، آن‌چنان اشتراک منسجمی دارند که در شکل مذهب یا به عنوان خصوصیات شبه مذهبی جامعه تجسم پیدا می‌کنند و جرایمی که به این احساسات آسیب می‌رسانند، جرایمی علیه یک وجود برتر تلقی می‌شوند. در نتیجه، نوع قانونی که در چنین جوامعی توسعه می‌یابد، سرکوبگر خواهد بود (Hudson, 2003: 99). پس در این نوع جوامع، آنچه که به واسطه جرم جریحه‌دار شده، محصول اساسی‌ترین همانندی‌های اجتماعی است و نقش مجازات این است که انسجام اجتماعی ناشی از این همانندی‌ها را حفظ کند (دورکیم، ۱۳۸۱: ۹۸). اما از سوی دیگر، ماهیت ضمانت اجرای ترمیمی قوانین در جوامع مدرن، نشان‌دهنده این است که نوع حقوق و در نتیجه نوع جامعه متفاوت است (همان: ۱۰۴). همبستگی ارگانیک بر خلاف همبستگی مکانیکی، نه از همانندی‌های افراد جامعه بلکه از تفاوت‌هایشان پرورش می‌یابد. این نوع همبستگی

1. Mechanical solidarity.
2. Organic solidarity.

فرآورده تقسیم کار، تخصصی شدن امور و رشد فردگرایی می‌باشد. در این شرایط، تفاوت‌ها، تخصص‌ها و نیازهای متقابل (نه شباهت‌ها)، مبنایی برای انسجام اجتماعی مدرن می‌شوند (جوان‌جعفری بجنوردی، ۱۳۹۲: ۱۰۸۹/۲). اما ابهامی که ممکن است درباره شکل‌گیری همبستگی اجتماعی در جوامع مدرن به ذهن متبادر شود، آن است که آیا در چنین جوامعی نیز همچون جوامع اولیه، مجازات کارکرد انسجام‌بخشی اجتماع را دارد؟ بدین‌سان در ادامه ابتدا به این موضوع می‌پردازیم که آیا در جوامع امروزی، ماهیت مجازات تغییر کرده و دیگر نمی‌توان برای آن کارکردی قائل شد؟ سپس همین بحث را به طور خاص درباره زندان طرح خواهیم کرد.

در بادی امر به نظر می‌رسد که امروزه ماهیت مجازات تغییر کرده است؛ زیرا جامعه برای انتقام‌گیری از ناقضان ارزش‌های اجتماعی، مجازات را اعمال نمی‌کند. به عبارت دیگر، در جوامع مدرن، مجازات همچون واکنشی هیجانی و عاطفی اعمال نمی‌شود، بلکه هدف از اعمال مجازات، پیشگیری از وقوع جرم، اصلاح، بازپروری مجرمان و... می‌باشد. بدین‌سان مجازات نمی‌تواند آن کارکرد اخلاقی و آموزشی را که در جوامع مکانیکی داشت، در جوامع مدرن هم داشته باشد. اما در پاسخ باید گفت که اگر نیت کسانی که عملی را انجام می‌دهند فرق کند، الزاماً دلیل بر آن نیست که ماهیت آن عمل فرق می‌کند. در واقع، مجازات امروزه نیز همان نقش گذشته را دارد، بی‌آنکه کسی متوجه باشد. در این صورت چرا باید فقط به دلیل آنکه ما بهتر به آثار و عواقب آن (مجازات) پی برده‌ایم، ماهیتش تغییر کند (دورکیم، ۱۳۸۱: ۸۲). تناسب بین جرم و مجازات همیشه برقرار است؛ خواه هدف مجازات انتقام باشد و خواه اصلاح، زیرا مجازات در همه اشکالش، بیانگر احساسات و خشم اجتماعی است. لذا در همه حال، نسبت به مجرم احساس ناخوشایندی وجود دارد. بنابراین هسته اصلی کیفر، بیان احساسات اجتماعی علیه کسی است که از اخلاق اجتماعی تخطی کرده است. این فرایند نه تنها در زمانی که اهداف نظام کیفری مبتنی بر اندیشه سزادهی است، بلکه در زمانی که هدف اصلاح می‌باشد، نیز جریان دارد. به همین دلیل، گاهی خود حکم و اعلام آن موضوعیت دارد. بنابراین هنوز هم می‌توان آشکارا از کارکرد اخلاقی و آموزشی مجازات سخن گفت؛ البته زبان مجازات باید برای کسانی که در این فرایند آموزشی مشارکت دارند، قابل

درک و با آن‌ها هماهنگ باشد. نوع و شدت مجازاتی که باید پیام اخلاقی از طریق آن دریافت شود، بستگی تام به احساسات و جامعه مخاطب آن دارد (Garland, 1990: 45).

بنا بر آنچه گذشت، میان مجازات امروزی و مجازات‌های گذشته فاصله غیر قابل عبوری وجود ندارد. تمام تغییری که صورت گرفته در این است که مجازات امروزه با آگاهی بیشتری اعمال و اجرا می‌شود. عناصر اصلی مجازات همان‌هایی است که در گذشته وجود داشته است و مجازات هنوز عملی انتقام‌جویانه است؛ فقط نیاز به انتقام‌جویی امروزه به شکل بهتری هدایت می‌شود (دورکیم، ۱۳۸۱: ۸۵). پس هرچند ممکن است که سیستم اجرای مجازات با تکامل اجتماعی لطیف‌تر شود، ذات مجازات تغییر نمی‌کند (جوان‌جعفری بجنوردی و ساداتی، ماهیت فلسفی، ۱۳۹۴: ۱۶۴). بنابراین کارکرد مجازات همیشه تقویت انسجام اجتماعی است، اما میزان تأثیرگذاری آن با توجه به شرایط جوامع متفاوت است. ماهیت مجازات تغییری نکرده و هنوز هم کارکرد دارد. تنها تحولی که ایجاد شده این است که عمل مذکور با شرایط جدیدی که بدین‌سان برای ادامه حیاتش فراهم شده است، هماهنگ شده، بی‌آنکه تغییر اساسی بپذیرد. پس می‌توان گفت که زندان به عنوان یک کیفر، به این دلیل به وجود آمد که مجازات، خود را با شرایط جدید هماهنگ ساخت. از منظر جامعه‌شناسی مجازات، وقتی شرایط فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و... متحول می‌شود، مجازات هم تغییر می‌کند. یعنی این واکنش عاطفی و خشم و احساسات جمعی که زمانی به صورت اعدام همراه با شکنجه، سوزاندن، قطع عضو و... بر افرادی که به وجدان جمعی ضربه می‌زدند، اعمال می‌شد، اکنون با توجه به شرایط جوامع تغییر کرده و شکلی دیگر به خود گرفته است. به عبارت دیگر، ظهور زندان بازتابی از تغییر شرایط اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و... می‌باشد (برای آگاهی از شرایطی که باعث تولد زندان شدند، ر.ک: دورکیم، ۱۳۹۲: ج ۲). اما مسئله‌ای که مهم‌تر از تولد زندان است، چرایی استمرار این نهاد می‌باشد. زندان چه کارکردهایی دارد که در مقابل حمله گسترده انتقادات، نه تنها ضعیفی نشان نمی‌دهد، بلکه همچنان با قدرت بیشتر استمرار می‌یابد. با توجه به آنچه آمد، در ادامه به کارکردهای خاص زندان در جوامع امروزی از منظر رویکرد «مجازات و انسجام اجتماعی» خواهیم پرداخت.

۳-۱. کارکرد اجتماعی و نمادین زندان

اگرچه زندان به عنوان یک ضرورت مطرح شد، نتایج اعمال این مجازات ناامیدکننده بود. امروزه نیز هرچند روش‌ها و دیدگاه‌های متفاوت و متنوعی در اجرای این کیفر وجود دارد، همچنان کارایی مورد نظر را ندارد. اکنون پرسش این است که چرا به رغم آثار و پیامدهای سوء زندان و انتقادات گسترده بر آن، زندان‌ها هنوز پابرجایند و حتی گسترش روزافزون می‌یابند؟

آنچه که در بحث استمرار زندان از منظر دیدگاه «مجازات و انسجام اجتماعی» در پاسخ به سؤال فوق می‌توان مطرح کرد، این است که اولاً مجازات زندان همسو با احساسات و آرمان‌های جوامع مدرن است. ثانیاً زندان کارکرد دارد و به دلیل کارکردهایش باقی می‌ماند، هرچند در اهداف مورد ادعا شکست خورده باشد. توضیح آنکه امروزه شرایط جوامع به گونه‌ای است که زندان مناسب‌ترین واکنش اجتماعی است؛ چرا که از یک سو، دیگر نمی‌توان از مجازات‌های شدید که با وجدان جمعی امروزی تناسبی ندارند، استفاده کرد و از سوی دیگر، عدم مجازات یا واکنش بسیار سبک نیز با توجه به مفهوم مجازات در نگاه جامعه، دیگر مجازات محسوب نمی‌شود؛ زیرا همان گونه که بیان شد، مجازات خصلتی انتقام‌جویانه دارد که از طرف جامعه بر مجرم اعمال می‌شود. به عبارت دیگر، کیفر واکنشی احساسی از طرف جامعه نسبت به کسی است که به ارزش‌های آن آسیب رسانده است و باید دارای حداقل شدتی باشد. بنابراین نمی‌توان تصور کرد که واکنش جامعه نسبت به نقض ارزش‌های آن، از زندان ضعیف‌تر باشد.

در واقع، یکی از کارکردهای زندان، پاسخ‌گویی به نیاز عاطفی و احساسی بزه‌دیدگان و آحاد جامعه به عنوان کسانی است که ظرفیت بزه‌دیدگی را دارند. از یک سو، جوامع مدرن اجازه اعمال خشونت‌های جسمانی را نمی‌دهند. از سوی دیگر، تحمیل رنج و مشقت و تنبیه مجرمان، تقاضا و نیاز جامعه است. نهاد زندان به صورت همزمان، این ویژگی‌های متعارض را در خود جمع کرده است. زندان ضمن فقدان ویژگی خشونت‌های عریان جسمانی، رنج و مشقت مورد تقاضای جامعه را بر مجرم تحمیل می‌کند (جوان‌جعفری بجنوردی و ساداتی، ماهیت فلسفی، ۱۳۹۴: ۱۹۴). در تبیین بیشتر

موضوع باید یادآوری کرد که در رویکرد «مجازات و انسجام اجتماعی»، هدف کیفی کل جامعه است، نه فقط مجرمان واقعی و بالقوه. تحمیل مجازات این پیام را برای جامعه دارد که ارزش‌ها و اخلاقیات نقض شده، مورد احترام است. بنابراین زیر پا گذاشتن آن‌ها با پاسخ جامعه مواجه خواهد شد. نتیجه این واکنش، تثبیت ارزش‌ها و تقویت انسجام اجتماعی است و همین کارکرد است که باعث تثبیت مجازات می‌شود. در نتیجه، هرچند مجازات‌ها در کنترل و پیشگیری از جرم موفق نباشند، با توجه به کارکردهایی که دارند باقی می‌مانند. به عبارت دیگر، زندان کارکرد اجتماعی دارد و سعی می‌کند که این وظیفه را بیشتر با تأثیرگذاری بر افراد غیر مجرم انجام دهد. با مجازات مجرمان اعلام می‌شود که گروه اخیر با نقض ارزش‌های اجتماعی سزاوار سرزنش است. بدین‌سان چنین سازوکاری باعث می‌شود که افراد جامعه نسبت به مجرمان، احساس تفوق و برتری کنند و نتیجه این امر، تقویت همبستگی اجتماعی می‌باشد (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۹۱: ۳۷). لذا نهاد زندان در جوامع امروزی، وظیفه‌ای اساسی ایفا می‌کند. در واقع، اگر چه زندان در اهدافی که برای آن در نظر گرفته شده است، از نظر کسانی که آن اهداف را مقصود می‌دانند، موفق نبوده است، اما با توجه به کارکردهایی که دارد باقی می‌ماند؛ زیرا وقتی کسی به زندان می‌رود، این پیام به جامعه منتقل می‌شود که رفتار او مورد وفاق اجتماع نبوده است و به همین دلیل مستوجب سرزنش است.

در اینجا این اشکال پیش می‌آید که امروزه مجازات‌ها به طور کلی و به خصوص حبس، پشت درهای بسته اجرا می‌شوند و می‌توان گفت که به جز اجراکنندگان و خود مجرم، کسی دیگر اجرای مجازات را نمی‌بیند. پس در قیاس با زمانی که مجازات‌ها خشن و در ملاء عام اجرا می‌شدند، این طور به نظر می‌رسد که آن کارکرد و پیامدهایی را که در جوامع اولیه داشتند، دیگر وجود ندارد. اما در یک تحلیل عمیق‌تر باید بین پدیده اجرای مجازات و اطمینان به اجرای آن تفکیک قائل شد. در دنیای امروزی و با توجه به شرایط جامعه و نوع زندگی، همین که می‌دانیم کسی که ارزش‌های اجتماعی را نقض کرده است (مجرم)، مجازات می‌شود، کافی است و دیگر نیاز نیست که مستقیماً اجرای آن را ببینیم. حتی از این نیز می‌شود فراتر رفت، یعنی با اعلام حکم

محکومیت یک فرد نیز کافی است تا همه بدانند که او بر خلاف ارزش‌های مورد وفاق حرکت کرده و مستحق سرزنش است. البته بیان این عملکرد مجازات، امروزه بر عهده رسانه‌هاست. در شرایط کنونی، رسانه‌ها به عنوان چشم و گوش جامعه عمل می‌کنند. به عبارت دیگر، نوعی نمایش اجتماعی مجازات هنوز وجود دارد.

همچنین قابل ذکر است که تمایز مهمی در نظام‌های کیفری میان «اعلام مجازات»^۱ یعنی زمانی که جلب توجه جامعه و رسانه‌ها مدنظر است و «تحویل یا تحمیل مجازات»^۲ که اکنون مشخصه آن این است که پشت درهای بسته اجرا می‌شود، وجود دارد. در واقع، مجازات دو عملکرد یا راهبرد دارد. یکی اطمینان‌بخشی مجدد به احساسات جمعی یا همان اعلام کیفر که در رویکرد «مجازات و انسجام اجتماعی» مدنظر است و عملکرد دیگر آن، کنترل مجرم، جلوگیری از تکرار جرم و... است که در این نظریه کمتر بدان پرداخته شده است (Garland, 1991: 125). بنابراین می‌توان گفت که از یک سو، اطمینان‌بخشی به افکار عمومی است که مجازاتی همچون زندان را ثابت نگاه داشته است و از سوی دیگر، نباید از این نکته غافل شد که دیدگاه «مجازات و انسجام اجتماعی»، کارکرد نمادین زندان را نیز بیان می‌کند. توضیح آنکه در کارکرد ابزاری، نتایج اعمال یک مجازات را با توجه به اهدافی که برای آن منظور داشته‌اند، محاسبه می‌کنند؛ مثلاً آیا زندان در تکرار جرم مؤثر بوده یا خیر؟ و نتیجه را با توجه به آمار و ارقام ارزیابی می‌کنند. اما در عملکرد نمادین، نهاد زندان با مشخص کردن مرز میان رفتار صحیح و غلط، کارکرد حفظ ارزش‌ها را دارد. همچنین مجازات مجرم می‌تواند تشویق برای افرادی باشد که قوانین را محترم می‌شمارند. همین امر کارکرد اصلی مجازات در مفهوم عام و کارکرد زندان در مفهوم خاص است که تداوم آن را ضروری می‌سازد. بنابراین ظهور یا استمرار یک مجازات بیش از آنکه برنامه‌ای هدفمند، کارشناسی شده و از پیش طراحی شده باشد، محصول شرایط، اقتضانات و کارکردها در جوامع مختلف است.

آنچه از نظر گذشت، کارکرد زندان در پرتو رویکرد «مجازات و انسجام اجتماعی»

1. Declaration of punishment.
2. Delivery of punishment.

بود. این در حالی است که نگاه جامعه‌شناختی به کیفر، محدود به یک نگرش خاص نیست. با توجه به نظریه‌های گوناگونی که در اندیشه‌های بنیادین جامعه‌شناختی مطرح است (برای آشنایی با این نظریه‌ها ر.ک: گارلند، ۱۳۹۵)، مجازات‌ها به طور کلی و زندان به طور خاص، از جنبه‌های مختلفی قابل مطالعه و بررسی می‌باشند. از جمله این تفکرات می‌توان به رویکرد «مجازات و فناوری‌های قدرت» اشاره کرد. با بررسی زندان از منظر این دیدگاه، ابعاد دیگری از کارکردهای این نهاد برای ما آشکار خواهد شد.

۲. مجازات و فناوری‌های قدرت^۱

طبق این نظریه که نشئت گرفته از دیدگاه‌های میشل فوکو،^۲ فیلسوف و جامعه‌شناس معاصر فرانسوی است، به مجازات از نظرگاه نظامی از قدرت و انضباط نگریسته خواهد شد که بر جامعه تحمیل شده است. در همین راستا، تغییر و تحول مجازات‌ها چیزی جز تغییر هنر و شیوهٔ تنبیه نیست. آنچه که تحول یافته، شیوهٔ اعمال قدرت است. قدرت که در روزگاری با شکنجه‌های وحشتناک و اعدام در ملأ عام خودنمایی می‌کرد، در جوامع امروزی به یکی از پنهانی‌ترین بخش‌ها مبدل شده است. زندان در این نگاه نه تنها واکنش جامعه در برابر نقض ارزش‌های آن محسوب نمی‌شود، بلکه نوین‌ترین و بارزترین شیوهٔ اعمال قدرت است. بنابراین شیوهٔ تحلیل مجازات در اینجا اساساً با آنچه در رویکرد «مجازات و انسجام اجتماعی» آمد، متفاوت است. در واقع، کارکرد زندان که طبق نگرش اخیر، مثبت و سبب تقویت همبستگی اجتماعی جامعه بود، در دیدگاه «مجازات و فناوری‌های قدرت» کاملاً به چالش کشیده شده است. بر طبق این رویکرد، تمام آنچه که به عنوان انسانیت و «متمدن شدن» در تحولات مجازات و ظهور زندان ادعا می‌شود، چیزی جز ملاحظات قدرت نیست. اما چگونه چنین ادعایی قابل اثبات می‌باشد؟ چگونه می‌توان ظهور و در همین راستا استمرار زندان را مرتبط با پنهان‌کاری‌های قدرت دانست؟ زندان در نگاه اول، مجازاتی محسوب می‌شود که جوامع را از مجازات‌های وحشتناک و غیر انسانی نجات داد. پذیرش و استقبال از

1. Punishment and the technologies of power.
2. Michel Foucault.

زندان به واسطهٔ انسانی بودن این نهاد، چنان گسترده بود که استفاده از آن را مقیاس «متمدن شدن» دانسته‌اند. حال این نهاد چه کارکردهای پنهانی می‌تواند داشته باشد که قدرت را مجاب کرده است که حتی با وجود شکست در اهداف کیفری، آن را وسعت بخشد؟

در ادامه پس از بیان مقدمه‌ای کوتاه، بر آن هستیم که از منظر نظریهٔ «مجازات و فناوری‌های قدرت» به این سؤالات پاسخ دهیم.

۲-۱. قدرت و مجازات

در قرن هجدهم میلادی، جوامع انسانی با تحولات گسترده‌ای مواجه شدند. از یک سو، هر آنچه که نشانه‌ای از استبداد تلقی می‌شد، در معرض اعتراضات گسترده‌ای از سوی مصلحان اجتماعی قرار می‌گرفت. یکی از مصادیق این امر، شیوهٔ برخورد با مجرمان و متهمان بود. از سوی دیگر، مجازات‌های خشن و وحشتناک نه تنها آن کارکرد گذشته - حفظ قدرت و نشانهٔ برتری پادشاه بر دشمنانی که علیه او قیام کرده بودند - را نداشت، بلکه برعکس، «گویی کارکردهای مراسم کیفری به تدریج درک نمی‌شد و این خطر وجود داشت آیینی که قرار بود به جرم پایان بخشد خود خویشاوندی‌های مشکوکی با جرم داشته باشد. اگر نگویم این آیین خود به نوعی از انجام جرم پیشی نمی‌گرفت، دسته‌کم با آن برابری می‌کرد؛ تماشاگران را به درنده‌خویی و وحشی‌گری که می‌خواست آنان را از آن بازدارد، عادت می‌داد. فراوانی جرم‌ها را به تماشاگران نشان می‌داد، جلاد را به مجرم و قاضی را به جنایتکار تشبیه می‌کرد و در واپسین لحظه، نقش‌ها را وارونه و محکوم تعدیب‌شده را به فردی مورد ترحم مبدل می‌کرد. بکار یا نیز به این مورد اشاره کرده بود: قتل که همچون جرمی وحشتناک معرفی شده بود، بار دیگر با خونسردی کامل در ملاء عام انجام می‌شد» (فوکو، ۱۳۹۱: ۱۸). بنابراین زمان آن رسیده بود که تحولی صورت گیرد؛ تحولی که صورت و ظاهر را تغییر دهد، اما همان کارکرد گذشته - حفظ قدرت - را داشته باشد و البته از نگاه جامعه، ناشی از انسانیت به وجود آمده در قلمرو عدالت کیفری باشد. اما زندان چگونه و با چه سازگاری می‌تواند کارکردهای مدّ نظر قدرت را در بر داشته باشد؟ زندان که در نتیجهٔ اعتراضات

گسترده فیلسوفان، حقوق‌دانان و مصلحان اجتماعی در مقابله با مجازات‌های وحشتناک سابق ظهور پیدا کرده است، چگونه کارکرد حفظ قدرت را دارد؟ همان گونه که گذشت، زندان از یک سو نشانه برخورد متمدانه انسان با هم‌نوع خویش است و از سوی دیگر، نشانه تحول اهداف کیفری از سزاگرایی و انتقام محض به اصلاح و بازپروری است. با این اوصاف، سؤال این است که زندان چه عملکردی می‌تواند داشته باشد که قدرت شیفته آن شده است؟

در پاسخ به چنین پرسشی بر مبنای نگرش قدرت، تمام تحولات ایجاد شده در حوزه کیفر را باید نیرنگ و فریب زیرکانه‌ای دانست که با ظرافت اعمال شده تا مشروعیت و بدیهی بودن آن زیر سؤال نرود. توضیح آنکه در آغاز این فرایند، تغییرات به وجود آمده در حوزه عدالت کیفری، متأثر از علوم نوین بشری قلمداد شد. آنچه که رخ داده، محصول عقلانیت و علم‌گرایی در علوم انسانی است که تأثیرات آن، قلمرو جرم و مجازات را نیز در بر گرفته است. دیگر وقت آن است که همه چیز را با تجربه و آزمایش اثبات کنیم. زمان مبارزه با معلول به پایان رسیده و باید به جستجوی علل پردازیم و با آن مقابله نماییم. بدین سان در حوزه کیفری نیز باید با علل جرم مبارزه شود و مجازات نیز در همین راستا اعمال گردد. برای رسیدن به چنین اهدافی، نیاز به یک آزمایشگاه انسانی بود تا مجرم به دقت مورد معاینه و آزمایش قرار گیرد و مناسب‌ترین تدبیر در مورد او اعمال شود؛ تدبیری که به اصلاح و بازپروری بینجامد. بنابراین مکانی که امروزه آن را «زندان» نام نهاده‌ایم، به وجود آمد؛ مکانی نه برای انتقام از مجرم و نه به عنوان واکنش جامعه در مقابل نقض ارزش‌های اجتماعی، بلکه مکانی برای اصلاح و بازپروری او. با اعمال این سازوکار بود که زندان در ابتدا با بازخورد اجتماعی مثبت مواجه شد.

اما این آغاز راه بود. پس از مدتی نتایج به وجود آمده هرگز با وعده‌های زندان مطابقتی نداشت. هنوز مدت زیادی از ظهور زندان به عنوان مجازات مسلط نگذشته بود که انتقادات و شورش‌ها علیه این نهاد بالا گرفت. اما نه تنها از تعداد زندان‌ها کاسته نمی‌شد، بلکه وسعت و قلمرو آن‌ها گسترده‌تر نیز می‌گشت. بنابراین مسئله این است که در پشت پرده نظام اصلاح و درمان که زندان بر مبنای آن ظهور و توسعه یافت، چه

شگردهایی نهفته بود که با وجود شکست در اهداف، زندان را پابرجا نگه داشته بود؟

۲-۲. تفکیک و جداسازی

یکی از روش‌هایی که قدرت در طول تاریخ برای گسترش حوزه نظارت خویش به کار بسته، شیوه «تفکیک و جداسازی» است. اگر نگاهی گذرا به تاریخ داشته باشیم، قدرت همیشه از این شیوه استفاده می‌کرده است (ر.ک: جوان‌جعفری بجنوردی، *مجله پژوهش حقوق کیفری*، ۱۳۹۴: ش ۳۸/۱۱-۳۹). نخستین مورد آن جداسازی جدامیان از بقیه مردم در قرون وسطی بود. بعدها گرد آوردن فقیران، دیوانگان و ولگردان در مؤسسات بزرگی به نام «بیمارستان یا نواخانه عمومی» و سپس از اوایل قرن نوزدهم، طبقه‌بندی بیماری‌ها و روش‌های درمانی، راه را برای ورود علوم جدیدی همچون روان‌پزشکی به بیمارستان‌ها و زندان‌ها و استقرار ملاک‌هایی برای تفکیک افراد «بهنجار» از افراد «منحرف» و برجسب زدن به هر کدام، باز کرد. در تمام این موارد، عنصر فعال، گرفتار تفرقه خاطر و جدایی از دیگران می‌شد و حالت انفعالی یا کارپذیر پیدا می‌کرد (فولادوند، ۱۳۷۶: ۵۱). اما این حالت چگونه به وجود می‌آید؟ باید گفت که این امر نتیجه محبوس و گرفتار شدن در چنگال عناصر پیچیده‌ای بود که چنین نهادهایی با خود به همراه داشتند. توضیح آنکه انسان دربند و گرفتار - فارغ از اینکه ریشه این گرفتاری، بیماری، دیوانگی و یا مجرمیت باشد - به مرور زمان خواست قدرت، یعنی مطیع بودن و انقیاد را در خود نهادینه می‌کند و همچون مفعولی درمانده^۱ در اختیار تام قدرت قرار می‌گیرد. مهم‌ترین مصداق برای شرح چگونگی انقیاد افراد، طرح «سراسرین»^۲ است. اثر

۱. درماندگی آموخته‌شده حالتی است که موجود درمانده، رویدادها را از کنترل خویش خارج می‌بیند و این باور در وی ایجاد می‌شود که رویدادها از پاسخ‌دهی وی بیرون است (قدسی و صمدی، ۱۳۹۳: ش ۷/۳). در نتیجه چنین حالتی، فرد دست از تلاش برمی‌دارد؛ زیرا به این باور می‌رسد که «هیچ کاری از دست من ساخته نیست». جامعه‌شناسان یکی از مهم‌ترین علل چنین پدیده‌ای را در ساختار محیط اجتماعی جستجو می‌کنند. به دلیل اینکه رفتار و کردار انسان‌ها تابع موقعیتی است که آنان در آنجا قرار گرفته‌اند (همان: ش ۸/۳).

۲. نام زندانی که بنام طراحی کرده بود؛ ساختمانی حلقه‌ای، برجی در مرکز و سلول‌ها دور آن، به طوری که از برج می‌توان بر سلول‌ها نظارت داشت و زندانیان را دید ولی آن‌ها نمی‌توانند نه یکدیگر و نه نگهبانان را ببینند.

سراسرین این است که باعث ایجاد حالتی همیشگی و پایدار در فرد محبوس که از رؤیت‌پذیری خود آگاه است، می‌شود؛ حالتی که عملکرد خودکار قدرت را تضمین می‌کند (گارلند، ۱۳۸۸: ۱۰۷۶). فردی که در زندان سراسرین حبس شده است، ناگزیر نگاه انضباطی را در خود نهادینه می‌کند؛ به گونه‌ای که آن فرد در معرض یک میدان رؤیت‌پذیر قرار دارد و به آن واقف است، مسئولیت محدودیت‌های قدرت را می‌پذیرد و کاری می‌کند که این محدودیت‌ها به طور خودجوش او را به خدمت گیرند. به عبارت دیگر، رابطه قدرت را در ضمیر خود حک می‌کند و خود مبنای انقیاد خویش می‌شود. بنابراین نوع تازه‌ای از رابطه قدرت شکل می‌گیرد که در آن، قدرت به جای آنکه به شکل شکنجه بر بدن افراد اعمال شود، یعنی از طرف قدرتمند بر بی‌قدرت، اکنون خود فرد هر دو نقش را بازی می‌کند. چه بسا سرکوبگری در میان نباشد اما خود زندانی قاعده رفتاری سرکوب را در خویش نهادینه کرده و به گونه‌ای رفتار خواهد کرد که گویی نگهبان زندان او را زیر نظر دارد (دلوز، ۱۳۸۶: ۸۰). مقایسه میان مجازات‌های گذشته و زندان می‌تواند در تبیین بحث کمک نماید. هدف از مجازات‌های سابق عموماً تحمیل رنج بدنی و انتقام بود. در حالی که هرچند گفته می‌شود، اعمال زندان برای اصلاح و بازپروری است، در عمل با توجه به شرایط به وجودآمده، زندانیان نه تنها اصلاح نمی‌شوند بلکه با مشکلات بیشتری نیز روبه‌رو می‌شوند. در واقع، روح حاکم بر زندان آن‌چنان اثر فرسایشی دارد که شخصیت زندانی کاملاً دگرگون و خشی می‌شود. دیگر نه تنها رؤیای اصلاح و بازپروری به باد می‌رود بلکه در دام بلای بزرگ‌تری نیز گرفتار می‌شود. زندان با برجسب‌زنی و گره زدن زندگی فرد به بزهکاری، او را در چنان باتلاقی فرو می‌برد که امکان‌هایی از آن بسیار کم است.

در چنین شرایطی، مقاصد نامعلوم و نتایج تاریک است و آموزش و اصلاح بهانه‌ای بیش نیست. تبلی و رکود فکری و عملی در قسمت‌های مختلف زندان‌ها موج می‌زند. زندانیان در دل، همه مسئولان زندان و تمام برنامه‌ها را به سخره می‌گیرند (موریس، ۱۳۹۰: ۴۱۰). هرچند در اوایل ظهور زندان به عنوان مجازات مسلط، خشونت در زندان رایج بود، امروزه دیگر شکایت زندانیان از بدرفتاری نگهبانان و رئیس زندان نیست. امروزه گلایه‌ای از نزاع‌های سنگین، دعاواها و کشمکش‌های میان زندانیان نیست. بلکه

برعکس، آنچه بر مبنای رویکرد اصلاح و درمان^۱ در زندان‌ها اعمال شد، اوضاع را دگرگون کرده و وضعیت یکنواخت زندان و پوچی گذر زمان، گریبان زندانیان، این انسان‌های انتخاب‌شده به وسیله قدرت را گرفته است. همه چیز و در همه حال یکسان و بدون تغییر است، برنامه روزانه تکرار می‌شود و امیدی به تغییر وجود ندارد. در پشت تمام این قضایا، آنچه هدف قرار گرفته است، روح زندانیان است. جسم آنان کاملاً سالم است و در صورت کمترین مشکلی، پزشک بر بالین آنان حاضر می‌شود. اما چه کسی از روح و روان آنان خبر دارد؟ تمام دردها و غصه‌ها در پشت دیوارهای زندان نهفته شده و یا به عبارت دیگر، به خاک سپرده شده است.^۲

گزارش یک روز زندگی در زندان ایالتی شیکاگو در آمریکا از زبان خود زندانی، موضوع را روشن‌تر خواهد کرد:

اگر انتظار دارید داستان یک زندان و خشونت‌های بی‌رحمانه، نگهبانان درنده و وحشی، تجاوزات پنهان، دغدغه‌ها و تلاش‌ها برای فرار، شورش و اغتشاش و حوادث ترسناک بشنوید، بدانید که ناامید خواهید شد. زندگی در زندان به هیچ وجه آن طور که در روزنامه‌ها و رادیو و تلویزیون می‌گویند و یا در فیلم‌ها نمایش می‌دهند، نیست. روزهای زندان به زدو خورد و کتک کاری و کارهای عجیب و غریب نمی‌گذرد. برای من و امثال من، خشونت مسئله اصلی نیست. درد بزرگ که ما را از پای درمی‌آورد، این یکنواختی سنگین است. آنچه زندگی را در زندان تاریک و دل‌تنگ می‌کند، همین است. تبلی و نگرانی مرا زمینگیر کرده است. دیگر هیچ چیز برایم اهمیتی ندارد. هر کسی بالاخره (شاید) یک روز از زندان آزاد شود، ولی تا آن روز که نمی‌داند چه روزی است، ذره ذره خواهد مُرد. نگرانی، نگرانی زمان، که گاهی به هراس و خشم تبدیل می‌شود، در حقیقت زندگی در درون این دیوارهای بلند را

۱. شایان ذکر است که هرچند در این بحث، نظریه «مجازات و فناوری‌های قدرت» را در رابطه با زندان بر مبنای مکتب اصلاح و درمان در نظر گرفتیم، باید توجه کرد که در طول زمان، «قدرت» شیوه و قالب خود را متناسب با اوضاع و احوال جوامع تغییر می‌دهد. در واقع، اگر امروزه زندان‌ها بر مبنای سزادهی نوین استمرار دارند، توجیه آن بر اساس رویکرد مجازات و فناوری‌های قدرت نیز امکان‌پذیر است (برای آگاهی بیشتر در این باره ر.ک: Simon, 2012).

۲. در تفسیر مجمع‌البیان از حضرت یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل شده است: «زندان گورستان زندگان، خانه غم‌ها، محل آزمودن دوستان و شمات دشمنان است» (صفاری، ۱۳۹۰: ۱۱۵).

بدین‌سان باید گفت که رویکرد «مجازات و فناوری‌های قدرت» برای به کرسی نشاندن اندیشه خود، توجه ما را به سازوکار فضای داخل زندان و همچنین وضعیت روحی و روانی زندانیان جلب می‌کند؛^۲ امری که در نظریه «مجازات و انسجام اجتماعی» نادیده گرفته شده بود. از منظر نگرش اخیر، آنچه اهمیت دارد، انسجام اجتماعی جامعه به واسطه مجازات است و شکل نوین مجازات، امروزه زندان است. تحلیل زندان از این منظر و به عنوان واکنش جامعه امروزی، اهمیتی به چگونگی فرایند گذران حبس و مشکلات آن نمی‌دهد. در واقع، واکنش اجتماعی در این نگرش نمی‌تواند از زندان ضعیف‌تر باشد. به همین دلیل است که طرفداران چنین دیدگاهی، به نهادهایی چون آزادی مشروط و سایر جایگزین‌های حبس به دیده تردید می‌نگریستند (برای نمونه ر.ک: نجفی ابرنآبادی و هاشم‌بیگی، ۱۳۹۵: ۱۴۰، ذیل مدخل «دورکیم»).

برعکس، رویکرد «مجازات و فناوری‌های قدرت» مدعی است که بی‌توجهی به فضای درونی زندان باعث شده که جامعه به هیچ وجه زندانی و دردهای او را درک نکند. جامعه نمی‌داند که به فرض استحقاق افراد برای مجازات، زندان در برخی موارد از مرگ هم فراتر می‌رود.^۳ زندان در نگاه جامعه که از بیرون به قضایا می‌نگرد، بهترین مجازات

۱. زندان نه تنها فرد را از آزادی‌اش محروم می‌کند، بلکه همچنین تحقیری سازمان‌یافته در آنجا وجود دارد. سیستمی که برای خرد کردن آدم‌ها به کار می‌رود و این سازوکار از صرف گرفتن آزادی فرد مجزاست (دلوز، ۱۳۹۲: ۳۰۹). این تحقیر و روح حاکم بر زندان تحمل‌ناپذیر است، اما نه به دلیل ناعادلانه بودن آن، بلکه چون کسی آن را نمی‌بیند و درکش نمی‌کند، هرچند همه زندانی‌ها آن را می‌شناسند و به عبارت دیگر، راز نیست و همه ماجرای این «زندان در دل زندان» را می‌دانند، اما هیچ کس آن را نمی‌بیند (همان: ۳۱۰).

۲. نکته‌ای که نباید از آن غافل شد این است که تحلیل «زندان» در نظریه قدرت، فقط نشان دادن نمونه بارز چگونگی اعمال قدرت در دوران مدرنیته است و همان گونه که در ادامه خواهد آمد، از این منظر، نهادهای دیگری هستند که اگرچه همان کارکرد زندان را دارند، به هیچ وجه با انتقاداتی که زندان درگیر آن است، مواجه نمی‌شوند.

۳. بالزاک در اعتراض به مجازات حبس انفرادی در رمان *فرز و نشیب زندگی بدکاران* می‌نویسد: «انزوا در زندان یعنی خلأ؛ سرشت روح آدمی همان اندازه از آن هراس دارد که سرشت جسمی‌اش؛ میان تنهایی و شکنجه، همان تفاوتی وجود دارد که بین بیماری جسمی و روحی وجود دارد. البته تنهایی رنجی است چندبرابر شده توسط بی‌نهایت» (ر.ک: بالزاک، ۱۳۸۸: ۵۷۷).

است: «آنها فقط از آزادی محروم شده‌اند و بس». در واقع، قدرت از همین شگرد استفاده کرد. زندان باید در نگاه جامعه مجازاتی انسانی محسوب شود، نه در نگاه فرد انقیادشده. مهم نیست که چه بلایی سر زندانی می‌آید، بلکه مهم آن است که استمرار زندان در نگاه جامعه پذیرفتنی باشد. اما جدا از مقبولیت زندان در نگاه جامعه، این مجازات با چه سازوکاری اهداف قدرت را برآورده می‌کند که استمرار آن به صرفه است؟

۲-۳. کارکرد سیاسی زندان

از نگاه نظریه پردازان قدرت، استمرار زندان فارغ از کارکردهای سیاسی آن امکان‌پذیر نمی‌باشد. در واقع، آنچه این نهاد را پابرجا نگاه داشته و حتی نیرومندتر کرده، خدمات مهمی است که قدرت نمی‌تواند از آن‌ها چشم‌پوشد. با این حال، نشان دادن کارکردهای سیاسی زندان با وجود مقبولیت اجتماعی آن تا حدی چالش‌برانگیز است. به همین سبب، طرفداران رویکرد قدرت معتقدند که چنین کارکردهایی نه تنها از دید عموم بلکه از نگاه بسیاری از کارشناسان نیز پنهان است؛ زیرا ویژگی‌های سیاسی زندان با بسیاری از عملکردهای کیفری آن در هم آمیخته شده‌اند، به گونه‌ای که می‌توان در پشت هر نظریه فلسفی یا کیفرشناختی، رد پای قدرت و انگیزه‌های حفظ قدرت را یافت. نمونه بارز این سازوکار، در تحولات کیفری از سزاکرایی به سوی اصلاح و درمان قابل مشاهده است. هرچند از لحاظ آموزه‌های کیفری، چنین تغییراتی بر پایه مطالعات فلسفی، کیفرشناختی و به ویژه تحقیقات جرم‌شناختی بوده است، بر طبق نظریه «مجازات و فناوری‌های قدرت» تمام این تحولات بر مبنای تغییر نگاه قدرت به اجتماع و کارکردهای سیاسی مفید آن تعبیرشدنی است. از این منظر، اصلاح بزهکار و در همین راستا تولد زندان و استمرار آن، چیزی جز ابزار نوین و تغییر روش قدرت برای انقیاد انسان نمی‌باشد. البته چنین کارکردهایی با سازوکارهای متنوعی انجام خواهد شد که در ادامه به مهم‌ترین آن‌ها اشاره خواهیم کرد.

یکی از مهم‌ترین عملکردهایی که باعث جذابیت زندان برای قدرت شد، تولید بزهکاری^۱ توسط این نهاد بود (Garland, 1990: 148). توضیح آنکه زندان علاوه بر

1. The production of delinquency.

اینکه مکان اجرای کیفر است، مکان مراقبت و شناخت از زندانیان نیز می‌باشد. زندان همان مکانی است که علوم بالینی در آنجا با مطالعه بر روی بدن انسان رشد یافتند. در واقع، در راستای خودمختاری زندان‌ها در اصلاح و همچنین تعیین مدت حبس، نیاز بود که فرد زندانی همچون یک بیمار مطالعه شود. به همین ترتیب، لزوم به دست آوردن اطلاعات و دانشی خاص در مورد زندانیان احساس می‌شد؛ دانشی که مجازات محض را به پاسخ پزشکی متناسب با شخصیت و جسم مجرم‌ان تغییر دهد. به عبارت دیگر، نیاز به دانشی بود که مجازات سزاکرایانه را به مجازات به اصطلاح بازپرورانه تبدیل کند. برای این کار، سیستم نوین عدالت کیفری به ویژه با کمک جرم‌شناسان بالینی، یک جایگزینی شگفت‌انگیز را انجام داد. آن‌ها «مجرم» را از دادگاه تحویل گرفتند و با متغیرهایی که مربوط به روش اصلاحی بود، آن را تبدیل به «بزهکار» کردند (فوکو، ۱۳۹۱: ۳۱۳). اما به واقع، این امر چگونه شکل گرفت و چه مزایایی برای قدرت داشت؟ در پاسخ باید گفت که تا قبل از ظهور زندان به عنوان مجازات مسلط، آنچه در حوزه عدالت کیفری محور تمرکز قضاوت بود، «مجرم و جرم» ارتكابی‌اش بود. اما زین‌پس با پیوندی که قدرت با «دانش» بسته بود، تمام زندگی مجرم برای عدالت کیفری بااهمیت تلقی می‌شد و محور تمرکز نه فقط جرم، بلکه زندگی و شخصیت افراد بود. به همین دلیل در کنار پرونده کیفری، ضرورت پرونده شخصیت نیز مطرح شد. در نتیجه، پاسخ‌ها در مقابل جرم متنوع و وابسته به متغیرهایی شد که ارتباطی با جرم نداشتند. بدین‌سان مرزهای میان گفتمان‌های کیفری و روان‌پزشکی در هم آمیخت و مفهوم «حالت خطرناک» ایجاد شد. در اثر چنین تحولاتی بود که بزهکار با «پرونده شخصیتش» و با جنبه «خطرناک بودنش» مدنظر قرار گرفت^۱ (همان: ۳۱۴-۳۱۶).

۱. از سال ۱۸۳۰، روان‌پزشکی شروع به کنجکاوای در عرصه جرم‌کرد. این روان‌پزشکی بود که جرم‌شناسی ایتالیایی را توسعه داد و از لمبروزو حمایت کرد. در یکی از کنگره‌های جرم‌شناسی در سال ۱۸۹۰ که در سن‌پترزبورگ برگزار شد، یک فرانسوی خطاب به روس‌ها گفت: «ما اروپایی‌ها در برخورد با افراد مجرم که پیش از هر چیز بیمار روانی‌اند - مجرم‌اند چون بیمار روانی‌اند و بیمار روانی‌اند چون مجرم‌اند - مشکلات بسیاری داریم؛ واقعاً نمی‌دانیم با آن‌ها چه کنیم، چون از ساختارهای لازم برای پذیرش آن‌ها برخوردار نیستیم. اما شما از سرزمین‌های بکر و وسیع سیبری برخوردارید. شما می‌توانید برای این گونه افراد، اردوگاه‌های بزرگ کار ترتیب دهید، آن‌ها را با پیوند پزشکی با نظام کیفری؛ بدین ترتیب از ثروت نویدبخش این زمین‌ها استفاده کنید... (فوکو، ۱۳۸۰: ۱۲).

136: Garland, 1990)، نه صرفاً فعل یا ترک فعلی که مطابق قانون جرم است.

در واقع، آنچه بزهکار را از مجرم متمایز کرد آن بود که برای تعیین خصلت او، زندگی اش بیش از جرمش به کار می‌آمد. به عبارت دیگر، جابه‌جایی مجرم با بزهکار برای آن بود که قدرت بتواند به مجوزی دست یابد تا بر تمام زندگی فرد مسلط باشد. با همین سازوکار، زندان ابزاری برای مرور سرتاسر زندگی بزهکار شد (فوکو، ۱۳۹۱: ۳۱۳). بنا بر آنچه گذشت، «مجرم» کسی است که قانون را زیر پا گذارد و مجازات تعیین شده برای همان جرم را فارغ از شخصیت و زندگی اش متحمل می‌شود. اما «بزهکار» کسی است که ارتکاب جرم صرفاً نشانه بروز حالت خطرناک اوست. بنابراین باید با تشکیل پرونده شخصیت، او را شناخت و با توجه به زندگی گذشته‌اش، مناسب‌ترین تدبیر را برای او در نظر گرفت. قدرت با پیوند دانش - به ویژه جرم‌شناسی و روان‌پزشکی - تولد «بزهکار» را به جای مجرم رقم زد؛ شیوه‌ای که دخالت در زندگی افراد، تفکیک و جداسازی آنان را کاملاً بدیهی تلقی می‌نمود.^۱ حال سؤال این است که این «تولید بزهکاری» که یکی از کارکردهای زندان است، چگونه باعث استمرار زندان می‌شود؟ به عبارت دیگر، حفظ بزهکاری، ایجاد تکرار جرم، تبدیل مجرم به بزهکار و سازمان‌دهی بزهکاری چه فایده‌ای دارند؟ چرا نهاد کیفری پس از اعمال مجازات و آزاد کردن مجرمان همچنان آن‌ها را دنبال می‌کند؟ (در زمان‌های گذشته با داغ کردن مجرمان و نشانه‌گذاری بر آن‌ها و اکنون با ثبت در سجل کیفری).

اینجاست که نظریه قدرت به نوعی در قالب نظریه کیفرشناسی نو - جرم‌شناسی نو (ر.ک: نجفی ابرنآبادی، ۱۳۸۸)، مطرح و کارکرد مهم زندان را آشکار می‌کند. توضیح آنکه هدف زندان، پیشگیری از وقوع جرم و اصلاح مجرمان نیست، بلکه تمایزگذاری مجرمان، کنترل و استفاده از آن‌هاست که اهمیت دارد. بنابراین سازوکار اصلی که از اعمال مجازات زندان ناشی می‌شود، شیوه میدان دادن به گروهی و فشار بر گروهی

۱. یکی از دلایلی که پیوند زندان به نظام کیفری، واکنش شدید عدم پذیرش را در پی نداشت آن بود که زندان با ساختن بزهکاری، حوزه‌ای واحد از ابژه‌ها را که «علوم» اصالت آن را تصدیق کرده بود، به عدالت کیفری داد و بدین ترتیب به عدالت کیفری امکان داد که در افق عمومی «حقیقت» عمل کند (همو، ۱۳۹۱: ۳۱۸).

دیگر، شیوه فایده‌مند کردن گروهی و طرد کردن گروهی دیگر است (فوکو، ۱۳۹۱: ۳۴۰). زندان در این نگاه، فواید مهمی دارد. اولین مورد آن است که کنترل بزهکاران (گروه حاشیه‌ای جامعه) امکان‌پذیر می‌شود (با شناسایی افراد، رخنه کردن در گروه، سازمان‌دهی خبرچینی و...). به علاوه این فرصت فراهم می‌آید که بزهکاری به سوی اشکال خاصی از آن جهت داده شود (مانند سرقت‌های خیابانی، جرایم مرتبط با مواد مخدر)، در نتیجه کنترلش می‌تواند مفید باشد؛ زیرا بزهکاران کاملاً محصور و در محاصره پلیس و در معرض زندان و پس از آزادی در معرض یک زندگی قطعاً تخصصی بزهکاری هستند (چون زندان با برجسب‌زنی^۱ و ایجاد نوعی هویت بزهکارانه، مجرمان را در باتلاقی عمیق فرو خواهد برد). همچنین بزهکاری قابلیت استفاده مستقیم دارد؛ مثلاً در فرانسه برای استعمار، از بزهکاران استفاده می‌کردند. دیگر اینکه بزهکاری ابزاری برای قانون‌شکنی‌های خود قدرت نیز می‌باشد؛ مانند استفاده سیاسی از بزهکاران به صورت جاسوس، اغتشاشگر و تروریست (گارلند، ۱۳۸۸: ۱۰۸۰). بنابراین از منظر نظریه پردازان دیدگاه «مجازات و فناوری‌های قدرت»، استمرار زندان فواید مهم و انکارناپذیری دارد که «قدرت» حاضر نیست حتی با وجود هزینه‌ها و مشکلات متعدد زندان از آن‌ها بگذرد.

البته چنین نگرشی با واکنش‌های تندی نیز مواجه شده است؛ برای مثال، مارک آنسل دیدگاه‌های نظریه پردازان قدرت به ویژه نوشته‌های فوکو را همچون اعتراضی نوین به مکتب دفاع اجتماعی دانسته است. آنسل معتقد است که از منظر این رویکرد، اصلاحات سیاست جنایی و به ویژه اصلاح زندان‌ها به جای آنکه به عنوان یک حرکت انسانی و بازپرورانه دیده شود، همچون شیوه‌های زیرکانه و مودی معرفی شده که استمرار دولت بر فرد خلع سلاح شده را دنبال می‌کند. بدین سان عملی بودن بازپروری اجتماعی مجرمان به شدت مورد تردید قرار گرفت (آنسل، ۱۳۹۵: ۷۱). اما از نظر ما، در

۱. محکومیت به حبس ابد دقیقاً نتیجه دوران کودکی سپری شده در دارالتأدیب است (همان: ۳۷۹). اگر این اندیشه‌ها را نیز همچون دیگر رویکردهای انتقادی دهه هفتاد میلادی در نظر بگیریم، بیشتر قابل درک است. همان گونه که از جمله اخیر برمی‌آید، می‌توان آن را در قالب جرم‌شناسی‌های واکنش اجتماعی مانند برجسب‌زنی قرار داد.

اینجا با دو مبنا و دو روش تحلیل در مورد یک پدیده خاص مواجه هستیم که هر یک در جای خود می‌تواند صحیح باشد. از یک سو، آنسل با هدف و آرمانی انسانی و از نگاهی فلسفی از داده‌های مکتب اصلاح و آنچه باید اتفاق بیفتد، سخن می‌گوید و از سوی دیگر، نظریه پردازان قدرت همچون فوکو با نگاهی جامعه‌شناسانه و از نگرش آنچه در مقام عمل رخ می‌دهد، اهدافی را که قدرت به صورت مرموزی تعقیب می‌کند، مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهند. در واقع، اگر با یک دید کلی به انتقادات نظریه پردازان قدرت بنگریم، آنان نیز همچون آنسل، طرفدار دیدگاه حقوق بشری در ارتباط با مجرمان و بزه‌کاران می‌باشند و تنها تفاوت این دو تفکر، در نوع نگاه آنان می‌باشد. توضیح آنکه آنسل با اندیشه‌ای شفاف و قلمی روان، جنبش دفاع اجتماعی را مطرح و تفکر حقوق بشری خود و مکتبش را اعلام کرد. او طرفدار اصلاح مجرمان بود و در همین راستا خواستار بازپروری آنان با رویکرد حقوق بشری شد که نتیجه این رویکرد، ورود روان‌پزشکان، مددکاران و پزشکان به عرصه قضایی بود. آنسل خواهان تشکیل پرونده شخصیت برای ارائه هر چه بهتر راه‌های اصلاح و درمان بود. اما با توجه به شکست رویکرد اصلاح و درمان در دهه هفتاد میلادی که مسلماً در اندیشه نظریه پردازان قدرت تأثیرگذار بوده، آن‌ها را نسبت به تمام موارد بالا بدگمان ساخته بود. این گروه، نگران رنج بیشتر زندانیان در ارتباط با برنامه‌های اصلاح گرایانه بوده و هستند. آن‌ها نسبت به آزمایشات خطرناک مدعیان اصلاح طلب بر روی بدن انسان، احساس خطر کرده (برای نمونه ر.ک: مدفورد، ۱۳۶۳)^۱ و به همین دلیل، تولد زندان و مؤسسات زندان گونه را همچون توطئه‌ای در تغییر شیوه تنبیه دانسته‌اند؛ توطئه‌ای از طرف قدرت برای انقیاد هر چه بیشتر افراد و همچنین استفاده سیاسی و اقتصادی از آن‌ها. به عقیده نگارندگان، از این دیدگاه، نظریه پردازان‌های قدرت نیز مانند آنسل

۱. مدفورد در کتابش علاوه بر اینکه شرایط غیر انسانی و وحشیانه زندان‌های آمریکا را به تصویر می‌کشد، برنامه‌هایی که به عنوان اصلاح و درمان وارد حوزه کیفری و زندان‌ها شدند و به همین بهانه بر روی انسان‌ها آزمایشات خطرناکی انجام شد و همچنین اختیارات نامحدود مسئولان زندان را مورد انتقاد قرار می‌دهد. او می‌گوید که بر طبق قانون، دادگاه متهم را برای مدت نامعینی به زندان می‌فرستد و از آن پس سرنوشت محکومی که به ندرت وسیله‌ای برای دادخواهی دارد، به دست دست‌اندرکاران زندان می‌افتد.

دغدغه حقوق بشری داشته‌اند، اما روش و بیان آنان متفاوت و انتقادی بوده است. شکی نیست که آنسل نیز با روش‌های اصلاح و درمان سلیقه‌ای و آزمایشات خطرناک مخالف بوده است. پس نهایت دیدگاه این دو اندیشه، سرانجام به یک نقطه منتهی می‌شود: حمایت حقوق بشری از انسان مظلون و مجرم.

۲-۴. مجمع‌الجزایر حبس

استمرار زندان در رویکرد «مجازات و فناوری‌های قدرت» منحصر به زندان کیفری نیست. امروزه جامعه به سمتی می‌رود که زندان در جایی دیگر استمرار می‌یابد. در دنیای کنونی، مرز بین نهادهای کیفری و دیگر نهادهای اجتماعی به طور فزاینده‌ای رو به کاهش است؛ زیرا علاوه بر جرایم، انحرافات نیز مورد رسیدگی واقع می‌شوند. در نتیجه، زنجیره‌ای از حبس کل اجتماع را فرا می‌گیرد. اگر از این چارچوب جامعه را بنگریم، زندان اساساً تفاوتی با نهادهای آموزشی و درمانی ندارد (Garland, 1991: 139). در واقع، سازوکارهایی که زندان آن‌ها را ایجاد می‌کرد، امروزه توسط مؤسساتی زندان‌گونه (همچون کانون اصلاح و تربیت و بیمارستان روانی) با کیفیتی همانند زندان در تمام جامعه رخنه کرده‌اند. مزایای این نهادها آن است که از بدنامی زندان به دورند. به عبارت دیگر، این نهادها هرچند که همان کارکرد زندان را برای قدرت دارند، با انتقاداتی به مراتب کمتر و حتی با بازخوردهای اجتماعی مثبت نیز روبه‌رو می‌شوند. چنین الگویی که نشست گرفته از زندان بود، باعث ایجاد مؤسسات و نهادهای زندان‌گونه‌ای شد که در فراسوی مرزهای حقوقی چیزی را بنا کردند که شاید بتوان آن را «مجمع‌الجزایر حبس» نامید.^۱ هرچند در قوانین آمده است که حبس فقط بر اساس قانون است، اصل حبس برون کیفری هرگز کنار گذاشته نشد. در واقع از زمان ایجاد چنین مؤسساتی بود که مرزهای میان حبس کیفری و نهادهای انضباطی که شگردهای مورد نیاز قدرت را در اجتماع منتشر می‌کردند، به سوی محو شدن حرکت کردند. در نتیجه، کوچک‌ترین بی‌قاعدگی‌ها، نابهنجاری‌ها و انحرافات، بزهکاری تلقی شدند (فوکو، ۱۳۹۱: ۳۷۳). بدین سان با وجود مؤسسات زندان‌گونه، دیگر نیازی نبود که

۱. مسلماً این نام تحت تأثیر «مجمع‌الجزایر گولاک» انتخاب شده است (ر.ک: سولونیتسین، ۱۳۶۷).

منحرفان اجتماعی به زندان منتقل شوند، بلکه نهادهای همانند زندان نیز کارایی زندان را داشتند.^۱ به همین ترتیب، نیاز نبود که افراد، جرمی به معنای واقعی کلمه^۲ انجام دهند، بلکه ارتکاب یک انحراف نیز کافی بود تا قدرت مداخله کند. در صورتی که طبق اصول حقوق کیفری اولاً فقط ارتکاب جرم می‌تواند مجوزی برای دخالت نهادهای کیفری باشد؛ ثانیاً در صورت ارتکاب جرم، مجرم صرفاً باید با مجازات مشخص شده در قانون برای آن جرم روبه‌رو شود. اما وقتی ارتکاب جرم با پاسخ‌های متنوعی روبه‌رو می‌شود، اصول بالا نقض می‌گردد. این امر ناشی از ایجاد مفهوم «حالت خطرناک» بود که مجوزی زیرکانه از سوی نهاد قدرت برای ورود جرم‌شناسان و متخصصان علوم بالینی به مفاهیم حقوقی و در نتیجه ایجاد زندان و انواع مؤسسات زندان‌گونه را فراهم کرد؛ مجوزی که نتیجه آن فراتر رفتن از قانون کیفری و ایجاد «بزهکار» به جای «مجرم» و به انقیاد درآوردن او در هویت بزهکارانه است؛ هویتی که قدرت با همکاری دانش (علوم بالینی) ایجاد کرده بود. بنابراین استمرار زندان و حتی نهادهای زندان‌گونه به رغم افزایش جمعیت آن‌ها با توجه به کارکردهایی که برای «قدرت» دارد، موجه می‌نماید.

نکته‌ای که ذکر آن خالی از فایده نیست، آن است که توجه به این امر که همزمان با گسترش مؤسسات زندان‌گونه در جامعه، انحراف و بهنجاری بیش از جرم مورد بازخواست قرار می‌گیرند، یک الگوی سیاست جنایی اقتدارگرا و در قالب شبکه‌های پزشکی اجتماعی را یادآور می‌شود؛ جایی که تصمیم اعزام فرد به وسیله یک مقام قضایی، پزشکی یا اداری اتخاذ می‌شود و نقطه آغاز آن، احراز وقوع یک انحراف است (دلما - مارتی، ۱۳۹۳: ۲۳۱). نتیجه‌ای که تمام این موارد در پی دارد آن است که امروزه حبس نه تنها در زندان، بلکه در تمام جامعه استمرار دارد. حتی شاید بتوان گفت که به تدریج از زندان کیفری کاسته، و به نهادهای زندان‌گونه مانند نهادهای آموزشی، درمانی و... افزوده می‌شود.

۱. اعزام مجرمان سیاسی به بیمارستان روانی در برخی کشورها، حاکی از استفاده قدرت از چنین فرایندی است.

۲. فعل یا ترک فعلی که در قانون برای آن مجازات تعیین شده است.

بنابراین می‌توان گفت که در رویکرد «مجازات و فناوری‌های قدرت»، موضوع بحث فراتر از استمرار حبس کیفری است. بلکه باید نگران تحمیل نوعی زندگی بر انسان باشیم که از حبس کیفری سخت‌تر می‌باشد؛ جایی که شیوه‌های نظارتی و مراقبتی در تمام جامعه رخنه می‌کنند و این فکر را به افراد تلقین می‌کنند که همیشه در حال دیده شدن هستند. تفکری که برای اولین بار در طرح سراسری بنام برای شکلی از زندان عرضه شد، حال الگویی برای اداره تمام جامعه شده است (نوبهار، ۱۳۸۷: ۲۴۸).

نتیجه‌گیری

با ظهور عدالت کیفری نوین، پژوهش‌های پیرامون مجازات عمدتاً به جستجوی توجیحات اخلاقی (فلسفه کیفر) برای اعمال این پدیده فی‌نفسه سر و تحقیق‌کننده بودند. در واقع، جدا از شکل و نوع اجرای کیفر، در ابتدای امر، چیستی و ماهیت آن مورد سؤال محققان واقع شد. اما پس از ظهور اشکال متنوع مجازات به ویژه زندان، چگونگی اجرای مجازات (کیفرشناسی) برای رسیدن به اهداف مفروض، به گفتمان غالب در حوزه حقوق کیفری مبدل گشت. در پی تسلط این رویکردها، تحقیقات مرتبط با مجازات در پیله نگرش‌های فلسفی و کیفرشناسی گرفتار شد. بدین سان بررسی کیفر در انحصار علوم مزبور قرار گرفت؛ فرایندی که نتیجه آن چیزی جز درماندگی در حل معمای فراگیر مجازات نبود. اما از زمانی که مجازات، موضوع تحقیقات جامعه‌شناسان واقع گردید، تحولی شگرف در این حوزه پدیدار شد و مجازات به عنوان یک پدیده اجتماعی و نه به عنوان یک موضوع حقوقی محض، مدنظر قرار گرفت. براساس چنین تفکری، تولد، تحول و مرگ مجازات‌ها را باید در گستره وسیع اجتماعی نگریست. بنابراین اگر مجازاتی ظهور می‌یابد، تغییر می‌کند یا از میان می‌رود، نه صرفاً به دلیل اهداف و نیات مجریان عدالت کیفری، بلکه بیش از آن به سبب وجود یا فقدان کارکردهای اجتماعی آن مجازات است. با نگاهی گذرا به تاریخ زندان می‌توان شکل‌گیری چنین نگرشی را حس کرد. توضیح آنکه پس از ظهور زندان، نظام‌های عدالت کیفری با خوش‌بینی بسیار و به امید اینکه مجازات مذکور، راهگشای مشکلات بزهکاری در عصر مدرن خواهد بود، مشتاقانه از آن استقبال کردند. اما مدت

مدیدی از پذیرش زندان به عنوان مجازات مسلط نگذشته بود که آماج انتقادات و اعتراضات گسترده‌ای واقع شد. زندان‌ها نه تنها در اصلاح بزهکاران و پیشگیری از جرم‌کاری نداشتند، بلکه با جمع‌آوری مجرمان در زیر یک سقف، بر مشکلات موجود افزودند. در پی وقوع این گونه مسائل، اصلاحات متعدد زندان از سوی نظام‌های کیفری در دستور کار قرار گرفت. اما نتایج به دست آمده حاکی از آن بود که کارایی زندان در رسیدن به اهداف مفروض نه تنها افزایش پیدا نکرده، بلکه نفس وجود زندان به عنوان یک مشکل مطرح شده است. با وجود این، زندان همچنان و حتی با وسعت بیشتر استمرار می‌یابد. آن طور که احساس می‌شود تناقضی وجود دارد؛ از یک سو زندان در رسیدن به مقصود ناکام بوده و از سوی دیگر، تداوم آن انکارنشدنی است. برای رهایی از چنین تضادهایی، نظریه‌های جامعه‌شناسی کیفر، تغییر و تحول در نگرش به مجازات را پیشنهاد می‌دهند.

همان گونه که گذشت، اندیشه کارکردگرایی یکی از مهم‌ترین ابزارهای موجود در علم جامعه‌شناسی کیفر برای تغییر زاویه دید نسبت به مجازات می‌باشد. بر اساس این نظریه، می‌توان این فرضیه را مطرح کرد که زندان مانند هر نهاد اجتماعی دیگر به دلیل نقش و وظیفه‌ای اساسی که در اجتماع ایفا می‌کند، تداوم می‌یابد. در غیر این صورت، همچون برخی مجازات‌ها، سال‌ها قبل می‌بایست از نظام‌های کیفری خارج می‌شد. اما نکته بسیار مهم در ارتباط با بحث مذکور آن است که هرچند بنا به تفکرات جامعه‌شناختی، نهاد زندان به دلیل کارکرد و نقش مهمی که دارد، استمرار می‌یابد، اما در اینکه نقش نهادهای کیفری از جمله زندان چیست، پاسخ‌های متعدد، موجب پدید آمدن نظریه‌هایی متفاوت در علم جامعه‌شناسی کیفر گردیده است. بر طبق رویکرد «مجازات و انسجام اجتماعی»، اگرچه مجازات‌ها در طول زمان دچار تحول می‌شوند، ماهیت آن‌ها تغییر نخواهد کرد. از این نظر، تغییر و تحول مجازات‌ها به نوعی سازگاری مجازات با وجدان جمعی زمان می‌باشد. در واقع به تبع تحولات جامعه، مجازات نیز تغییر می‌کند. لذا مجازات در دوران جدید همچون مجازات در جوامع اولیه، کارکرد انسجام‌بخشی به اجتماع را دارد و دلیل استمرار زندان نیز همین کارکرد مثبت آن می‌باشد. اما از منظر دیدگاه «مجازات و فناوری‌های قدرت»، تحولات کیفر را باید

تغییر هنر تشبیه و در راستای اعمال زیرکانه قدرت در دوران جدید تفسیر کرد. در واقع، اگرچه دو دیدگاه، دلایل استمرار زندان را در کارکردهای این نهاد می‌داند، با وجود این، در تقابل با یکدیگر قرار دارند. در دیدگاه نخست، مجازات‌های امروزی همانند مجازات‌های جوامع اولیه، همچنان یک واکنش هیجانی و احساسی از سوی جامعه می‌باشند. بر طبق این اندیشه، زندان نه تنها بازتاب اعمال قدرت نیست، بلکه واکنش اخلاقی اجتماع در مقابل نقض ارزش‌ها و اخلاقیات است. هرچند مجازات به صورت تخصصی و کارشناسی توسط نهادی خاص اعمال می‌شود، هنوز هم ماهیت انتقامی خود را از دست نداده است. در حالی که در دیدگاه دوم که نگرشی عقلانی است، از جنبه‌های احساسی و اخلاقی کیفر خبری نیست. در این رویکرد، چگونگی تأثیر روش‌های اصلاحی و جرم‌شناسانه در نظام‌های کیفری از جمله زندان مورد بحث قرار می‌گیرد. به عبارت دیگر، این تفکر، انتقادی بر ورود علوم نوین (مانند جرم‌شناسی) و بداهت آن، در قلمرو کیفری است. در مجموع، در نظریه قدرت، مفهوم اجتماعی زندان که از طریق افکار عمومی قابل درک است، نادیده گرفته شده است.

در تطبیق این دو دیدگاه شاید بتوان گفت که در رویکرد «مجازات و انسجام اجتماعی» ویژگی‌های مجازات مدرن مورد توجه قرار نگرفته است؛ زیرا آنچه امروزه مطرح است سازوکارهای دیوان‌سالار و اختیار نهاد قدرت در مجازات می‌باشد. در مقابل، در تفاسیر مبتنی بر دیدگاه «مجازات و فناوری‌های قدرت»، به جنبه‌های احساسی و اخلاقی مجازات توجه نشده است. به دلیل آنکه امروزه نقش افکار عمومی و جنبه‌های احساسی و عاطفی در عملکردهای کیفری انکارناپذیر است. بنابراین هر یک از این رویکردها به جنبه‌ای خاص توجه نموده و جنبه دیگر را مسکوت گذاشته است. اما برای اینکه درک جامعی از کارکردهای زندان داشته باشیم، به نظر می‌رسد باید این اندیشه‌ها و استدلال‌ها را به گونه‌ای در نظر گیریم که توصیفی کامل از مجازات‌های امروزی باشند. توضیح آنکه نظام‌های عقلانی و روشمند مجازات مدرن که در اختیار نهاد قدرت هستند، هرچند ممکن است غیر عاطفی و سودمند به نظر آیند، ممکن است از زاویه‌ای دیگر به عنوان احساسات جامعه که از نقض ارزش‌های آن برآشفته شده است، معرفی شوند (Garland, 1991: 140). زندان‌ها، کانون‌های اصلاح و

تربیت و سایر نهادهای کیفری، در هر حال ضمانت اجرایی هستند که مفاهیمی اجتماعی را نیز انتقال می‌دهند. وقتی مجرمی روانه زندان می‌شود، هرچند این نهاد کاملاً در اختیار قدرت باشد و در راستای نیاتی خاص اعمال شود، این پیامی نیز به اجتماع منتقل می‌شود که ناقض ارزش‌ها و احساسات اجتماعی (مجرم)، اکنون از جامعه فاصله گرفته است. پس هرچند نهادهای کیفری امروزی گرایش به این امر دارند که بیشتر عقلانی و مدیریتی باشند و کمتر نقش تنبیهی داشته باشند، نقش تنبیهی این نهادها همچنان انکارنشده است.

کتاب‌شناسی

۱. آلبرشت، یورگ، تورم جمعیت زندان‌ها؛ در جست‌وجوی کارآمدترین راه حل‌ها، ترجمه و تحقیق حسین میرمحمدصادقی و همکاران، تهران، مرکز تحقیقات استراتژیک، ۱۳۹۵ ش.
۲. آنسل، مارک، دفاع اجتماعی، ترجمه محمد آشوری و علی حسین نجفی ابرندآبادی، چاپ پنجم، تهران، گنج دانش، ۱۳۹۵ ش.
۳. بالزاک، اونوره دو، فراز و نشیب زندگی بدکاران، ترجمه پرویز شهیدی، چاپ دوم، تهران، ققنوس، ۱۳۸۸ ش.
۴. بریث ناچ، سیموس، جرم و مجازات از نظرگاه امیل دورکیم، ترجمه محمدجعفر ساعد، تهران، خرسندی، ۱۳۸۷ ش.
۵. جوان جعفری بجنوردی، عبدالرضا، «تحولات جامعه‌شناسی کیفر: از دورکهایم تا گارلند»، دایرةالمعارف علوم جنایی (مجموعه مقالات)، زیر نظر علی حسین نجفی ابرندآبادی، تهران، میزان، ۱۳۹۲ ش.
۶. جوان جعفری، عبدالرضا و سیدمحمدجواد ساداتی، «مفهوم قدرت در جامعه‌شناسی کیفری»، مجله پژوهش حقوق کیفری، سال سوم، شماره ۱۱، ۱۳۹۴ ش.
۷. همان‌ها، ماهیت فلسفی و جامعه‌شناختی کیفر، تهران، میزان، ۱۳۹۴ ش.
۸. دلماس - مارتی، میری، نظام‌های بزرگ سیاست جنایی، ترجمه علی حسین نجفی ابرندآبادی، چاپ دوم، تهران، میزان، ۱۳۹۳ ش.
۹. دلوز، ژیل، فوکو، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهاننیده، تهران، نی، ۱۳۸۶ ش.
۱۰. همو، یک زندگی...، ترجمه پیمان غلامی و ایمان گنجی، تهران، زاوش، ۱۳۹۲ ش.
۱۱. دورکیم، امیل، درباره تقسیم کار اجتماعی، ترجمه باقر پرهام، بابل، کتابسرای بابل، ۱۳۸۱ ش.
۱۲. همو، «دو قانون تکامل کیفری»، ترجمه حسین غلامی و سیدبهمن خدادادی، دایرةالمعارف علوم جنایی (مجموعه مقالات)، زیر نظر علی حسین نجفی ابرندآبادی، تهران، میزان، ۱۳۹۲ ش.
۱۳. سولزنیستین، آکساندر، مجمع‌الجزایر گولاک، ترجمه عبدالله توکل، تهران، سروش، ۱۳۶۷ ش.
۱۴. صفاری، علی، کیفرشناسی، تحولات، مبانی و اجرای کیفر سالب آزادی، چاپ هفدهم، تهران، جنگل، ۱۳۹۰ ش.
۱۵. غلامی، حسین، کیفرشناسی، تهران، میزان، ۱۳۹۵ ش.
۱۶. فوکو، میشل، ایران روح یک جهان بی‌روح و گفت‌وگوی دیگر، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهاننیده، چاپ دوم، تهران، نی، ۱۳۸۰ ش.
۱۷. همو، مراقبت و تنبیه، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهاننیده، چاپ دهم، تهران، نی، ۱۳۹۱ ش.
۱۸. فولادوند، عزت‌الله، خرد در سیاست، تهران، نوبهار، ۱۳۷۶ ش.
۱۹. قدسی، علی محمد و زهرا صمدی، «بررسی جامعه‌شناختی درماندگی آموخته‌شده در نهادهای پزشکی»، فصلنامه جامعه‌شناسی نهادهای اجتماعی، دوره اول، شماره ۳، ۱۳۹۳ ش.
۲۰. کالن، فرانسیس تی.، باتریشیا وان ورهیز، و جودی ال. ساندت، «زندان‌ها در بحران: تجربه آمریکایی»، در: راجر ماتیوس و پیتر فرانسیس (گردآورندگان)، زندان‌ها در هزاره سوم؛ دیدگاه بین‌المللی بر وضعیت فعلی و آینده حبس، ترجمه لیلا اکبری، تهران، راه تربیت، ۱۳۸۱ ش.
۲۱. کوزر، لیونیس، زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی، ترجمه محسن ثلاثی، چاپ هشتم، تهران، علمی، ۱۳۷۹ ش.
۲۲. گارلند، دیوید، مجازات و جامعه مدرن، ترجمه نبی‌اله غلامی، تهران، میزان، ۱۳۹۵ ش.

۲۳. همو، «مجازات و فناوری‌های قدرت: اثر میشل فوکو»، ترجمه رحیم نوبهار، تازه‌های علوم جنایی (مجموعه مقالات)، تهران، میزان، ۱۳۸۸ ش.
۲۴. مدفورد، جسیکا، *در زندان‌های آمریکا چه می‌گذرد؟*، ترجمه سعید عظیمیا، تهران، ویس، ۱۳۶۳ ش.
۲۵. موریس، نوروال، و دیوید ج. روتمن، *سرگذشت زندان؛ روش مجازات در جامعه غرب*، ترجمه پرتو اشراق، تهران، ناهید، ۱۳۹۰ ش.
۲۶. نجفی ابرندآبادی، علی حسین، *تقریرات درس جامعه‌شناسی جنایی*، تهیه و تنظیم مهدی صبوری‌پور، بازیابی مجید صادق‌نژاد نایینی، دوره کارشناسی ارشد دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۱ ش، قابل دسترس در: <http://lawtest.ir>.
۲۷. همو، «کیفرشناسی نو - جرم‌شناسی نو؛ درآمدی بر سیاست جنایی مدیریتی خطرمدار»، تازه‌های علوم جنایی (مجموعه مقالات)، زیر نظر علی حسین نجفی ابرندآبادی، تهران، میزان، ۱۳۸۸ ش.
۲۸. نجفی ابرندآبادی، علی حسین، محمدجعفر حبیب‌زاده و ابوالفتح خالقی، «حبس خانگی»، *مجله مدرس علوم انسانی*، دوره پنجم، شماره ۴، ۱۳۸۰ ش.
۲۹. نجفی ابرندآبادی، علی حسین و حمید هاشم‌بیگی، *دانشنامه جرم‌شناسی*، چاپ چهارم، تهران، گنج دانش، ۱۳۹۵ ش.
۳۰. نوبهار، رحیم، *حمایت حقوق کیفری از حوزه‌های عمومی و خصوصی*، تهران، جنگل، ۱۳۸۷ ش.
31. Garland, David, *Punishment and Modern Society: A Study in Social Theory*, University of Chicago Press, 1990.
32. Garland, David, "Punishment and Social Solidarity", *The SAGE Handbook of Punishment and Society*, SAGE, 2012.
33. Garland, David, "Sociological Perspectives on Punishment", in: Michael Tonry (ed.), *Crime and Justice: A Review of Research*, Vol. 14, Chicago, University of Chicago Press, 1991.
34. Hudson, Barbara, *Understanding Justice: An Introduction to Ideas, Perspectives and Controversies in Modern Penal Theory*, Buckingham - Philadelphia, Open University Press, 2003.
35. Simon, J. S., "Punishment and the Political Technologies of the Body", *The SAGE Handbook of Punishment and Society*, 2012.
36. Smith, Philip D. & Kristin Natalier, *Understanding Criminal Justice: Sociological Perspectives*, SAGE Publications, 2005.